

## به نام خداوند بخشایشگر مهربان

### زمزمه سرشت

کوشش برای پایدارماندن در هستی یکی از آشکارترین ویژگی های غریزی جانداران - از جمله آدمی - است. البته برخی کسان ممکن است در اثر آگاهی به جایی برسند که به خاطر باورها، ارزش ها، و آرمان های برین، دیگر نخواهند که به هر صورت و به هر قیمت به تداوم زندگی «خود» بیندیشند و به جای آن خواهان «زندگانی» - یعنی یک زندگی با اهداف برتر انسانی - باشند.

بیشتر فرزاندانی که درباره چیسستی زندگی اندیشیده اند آن را به سان یک رود یافته اند؛ مگر نه آن است که آب و حیات پیوندی ناگسستنی دارند، و رود و زندگی پیوسته در حال رفتن و دگرگون شدن اند. اما صد افسوس که آب های زلال و آرام رود زندگی ما در اثر بیدادگری ستمگران، تکاپوی آزمندان، درگیری زیاده خواهان، و کینه ورزی سبقت جویان به تند آب پرخروش و گل آلودی بدل گشته و ما را به رنج های بی شمار دچار ساخته است.

دردا که این خروش و آلودگی، محدود به زندگی مادی و معیشتی ما نمانده، بلکه حیات روحی و معنوی مان نیز درگیر آن گشته و ذهن و روان ما آکنده از بیم و اندوه، تنش و سرگشتگی شده است.

آنان که از این گل آلودگی آب سود می برند و یاد گرفته اند که چگونه در چنین شرایطی ماهی بگیرند اندک اند. دیگران ناخواسته به این تنداب کشانده شده اند و یافتن راهی برای رهایی از آن را آرزو می کنند.

آیا چنین راهی وجود دارد؟

دست شستن از این زندگی نشانه ناسپاسی و زبونی یک فرد است.

زبون تر از او کسی است که همچون ماهی مرده ای خود را به دست تنداب می سپارد تا او را در پایین دست رود در گنداب مرداب ها همنشین غوکان کند و یا در شورابه های دریا خوراک کوسه ها سازد.

از یک سو نمی توان سوخت و ساخت و با آن چه هست مدارا کرد و آن را به رسمیت شناخت.

و از سوی دیگر مبارزه کورکورانه با بیدادگران و درگیری کینه جویانه با آزمندان زیاده خواه می تواند بر خروش و آرایش رود زندگی بیفزاید و شرایط را بیش از پیش به کام آن ها بگرداند.

پس چه باید کرد؟

خرد، این راهنمای درونی ما، می گوید:

هیچ گاه کسی جوشش آب چشمه ها را خروشان و آلوده ندیده است.

پس این رود نمی تواند از سرچشمه گل آلود باشد.

آن که خواهان آرامش و پاکی است باید سخت بکوشد و به بالا دست رود کوچ کند.

سرچشمه رود زندگی خاستگاه هستی ماست. آب در آن جا زلال و گواراست.

خاستگاه هستی عاری از هرگونه بیم و اندوه و رنج است.

خاستگاه هستی ما، همان سرشت ماست. سرشتی که پروردگاران در آن با ما «پیمان پایداری» بسته است.

خواهران و برادران گرامی!

گوش جان در میان خروش رود زمزمه ای می شنود، زمزمه جوشش آب زلال و گوارای سرچشمه هستی

که در میان تند آب گل آلود زندگی کمابیش پنهان مانده است: زمزمه سرشت.

در درون وجودمان ندای سرشت را می شنویم که ما را به سوی خود می خواند: باز آی!

سرشت، راه رسیدن به بهشت است. بیایید با یاری جستن از ایزد مهربان دستمان را به دست راهنمایان

راستین بسپاریم و به خویشتن خویش بازگردیم و به پیمانی که با آفریدگار خود بسته ایم وفا کنیم.

بیایید اگر خدا خواهد، به جای زندگی، زندگانی کنیم.

زندگانی پاک و پاینده